

دوشنبه ۹۹/۱۲/۲۵

جلسه ۶۷۰

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أول ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقى الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أول ظالم باللعن منی وابدء به أولا ثم العن الثاني والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبيد الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

کلام در این بود که معنای نکرده چیست؟ مرحوم آخوند فرمود: نکره بر طبیعت مقید به قید مفهوم وحدت دلالت می کند. آقاضیاء ره یک اشکال کرد و فرمود: نکره بر طبیعت مقید به قید مفهوم وحدت دلالت نمی کند بلکه «هو الطبيعة المتقيدة بخصوصية كمها و مقدرها الواحد» نکره آن طبیعتی هست که متقید به یک خصوصیتی است که کم و مقدار آن واحد است. استاد: اینکه «الطبيعة المتقيدة بخصوصية كمها و مقدرها الواحد» را من نفهمیدم. «هي عبارة عن الطبيعة المتقيدة يا حدى الخصوصيات، علی ان يكون الأحد بيانا و مقدرا لكم القيد» مقید به یک خصوصیتی است

که کم و مقدارش واحد است. این غیر از همان مفهوم واحد است؟ مقصود ایشان چه چیزی هست؟

بعد ایشان بین مسلک خویش و بین مسلک آخوند ره دو اثر مترتب کرده است. اثر اول این است که طبق تعریف آخوند ره اگر مولی گفت: «آب بیاور» و عبد ده لیوان آب آورد؛ ایشان می فرماید: امثال تحقق پیدا نمی کند مگر به یکی از این لیوانها، ولی بنابر مسلک ما هر ده تا مصداق امثال است «لو أتى في مقام الامثال بعشر واحداً دفعة واحدة، فانه على هذا المسلك يتحقق الامثال بالجميع» امثال به جمیع تحقق پیدا میکند. استاد: این را من متوجه نمی شوم که ایشان چه می خواهد بفرماید. اینکه بنابر مسلک آخوند ره که مقید به مفهوم واحد است، یکی از اینها مصداق است، لیوان طبیعت واحد را می خواهد اما بنابر مسلک آقاضیاء ره که الطبيعة المتقيدة بخصوصية كمها و مقدارها الواحد، این گونه نیست و به همه تحقق پیدا می کند. این مطلب دومی که ما متوجه نشدیم.

مطلب سوم این است که ایشان می فرماید: بنابر مسلک ما، تمام خصوصیات تحت طلب است دونه على المسلك الاول، ظاهراً مقصود ایشان از على المسلاك الاول، مسلک آخوند ره باشد. پس عبارت این می شود که بنابر بر مسلک آخوند ره تمام خصوصیات تحت طلب است اما بنابر مسلک آقاضیاء ره خصوصیات از لوازم طلب می باشد لذا می توان در مقام امثال قصد خصوصیت را نمود و این، تشریح نیست ولی بنابر مسلک آخوند ره تشریح رخ می دهد. پس بنابر مسلک آخوند نمی توان در خصوصیات قصد امر کرد اما بنابر مسلک آقاضیاء ره می توان خصوصیات را قصد امر کرد و این تشریح نیست.

استاد: عرض کردیم جناب آقاضیاء ره اینکه «کمها و مقدارها واحد»، واحدیت و فردیت - همان طور که در تعلق اوامر به طبایع و افراد گذشت - به نفس خود آن حصه ای از طبیعت است و نه به لوازم و ملازماتی که همراه آن هست. اگر تمام خصوصیات و لوازم زید را از او کنار بزنیم باز غیر از امر است نه اینکه تشخص و فردیتش به لوازمش باشد مثل قد و وزن و رنگ و...، تمام این ها را

اگر کنار بزنیم باز غیر از عمرو است البته دیروز عرض کردیم ما نه این مطلب را متوجه می شویم که نسبت کلی طبیعی به افراد نسبت آباء به ابناء است که هر کدام، حصه ای غیر از حصه ی دیگری را داراست و نه قول رجل همدانی را متوجه می شویم که نسبت کلی طبیعی به افراد نسبت آب واحد به ابناء است تا اگر تمام خصوصیات را کنار بزنیم دیگر آن کلی طبیعی ای که در ضمن زید هست غیر کلی طبیعی ای که در ضمن عمرو هست نیست. تمایز و غیریت اینها به مشخصات است کما اینکه مثال می زدیم به گردو ای که روی آن چسبی زده اند و مثلا زید شد، باز همین گردو را چسب آبی زده اند و مثلا عمرو شد. این قول را هم ما متوجه نمی شویم بلکه این قول از این جهت اُبعد است که غیر از این افراد یک کلی طبیعی ای نیز در خارج موجود باشد.

ممکن است کسی بگوید خلاصه یا نسبت کلی طبیعی به افراد نسبت آباء به ابناء است یا نسبت آب واحد به ابناء است. می گوییم: نه، ممکن است یک فرض سومی باشد و آن این است که اصلا کلی طبیعی در خارج موجود نیست. اما اینکه بگوییم که آباء به ابناء است به چه معناست؟ این حصه ی انسانی که در ضمن زید هست غیر از حصه ی انسانی هست که در ضمن عمرو است به چه معناست؟ بنابر تشکیک عرضی در مسلک اصالة الوجود که مرتبه وجودی زید غیر از مرتبه وجودی عمرو است ولو تمام خصوصیات را کنار بگذاریم. عرض کردم ما اینها را متوجه نمی شویم و این مطلب را باید انسان اعتراف کند چرا که «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا». خب این درست نیست و خلاصه این انسان به چه معناست که شما می گوید حصص با هم فرق می کند و در مباحث گذشته این را عرض کرده بودیم و شاید در مباحث شرح تجرید نیز بیان کرده باشیم که این ها را ما متوجه نمی شویم. اینجا هم اصلا این سه کلام آقاضیاء ره را متوجه نشدیم. شاید در مجال دیگری چیزی پیدا کنیم و متوجه شویم اما الی زماننا هذا این فرمایشات ایشان را متوجه نشدیم. ان شاء الله مقالات را نگاه کنم تا... الآن فقط نهاية الافکار را دارم. اگر چیزی پیدا کردم در یک فذلکة آن را عرض می کنیم.

مرحوم آخوند بعد از آنکه اسامی الفاظ مطلق (اسم جنس، علم جنس، فرد محلی به الف و لام و...) را بیان فرمود، در ذیل مطلب می فرماید: «إذا عرفت ذلك ... ظاهر این است که إطلاق لفظ مطلق بر اسم جنس حقیقت است، بر نکره ی به معنای ثانی مثل «جثنی برجل» یعنی آن طبیعت مقید به مفهوم وحدت، که حصه باشد نیز منطبق است کما یصح لغه. بعد فرماید: بعید نیست که اصولیین وقتی می گویند مطلق معنای دیگری غیر از معنای لغوی از مطلق اراده نمی کنند. مطلق در کلمات اصولیین همان معنای لغوی است.

بعد می فرماید: بله اگر آن چه را که به مشهور نسبت داده اند - یعنی مطلق آن طبیعت مقید به ارسال و شمول بدلی است. آن طبیعتی که بر همه افراد منطبق شود - را قول کنیم لازمه اش این است که اسم جنس یا حصه مطلق نباشد زیرا اسم جنس، مقید به ارسال نیست بلکه اسم جنس برای ماهیت مبهمه مهمله یا ماهیت لا به شرط قسمی وضع شده است کما اینکه حصه مطلق نیست چرا که آن، تمام افراد را شامل نمی شود، مقید به شمول بدلی که بر همه منطبق شود نیست. پس نه اسم جنس مطلق است و نه حصه و نکره مطلق است الا اینکه کلام در صدق این نسبت است.

در اینجا مرحوم آخوند سه کلمه بیان فرموده و بعد وارد مقدمات حکمت می شود. کلمه اول این است که به کدام یک از نکره، اسم جنس یا علم جنس یا مفرد محلی به الف و لام مطلق گفته می شود و به کدام یک مطلق گفته نمی شود. ایشان می فرماید: این، منوط به این است که ما مطلق را چه چیزی معنی کنیم. اگر گفتیم مطلق یعنی رها و مجرد و اینکه هیچ قیدی نداشته باشد. نه قید وجودی با آن هست و نه قید عدمی، در این صورت اسم جنس مطلق است زیرا اسم جنس هیچ قیدی ندارد. حصه نیز مطلق است زیرا طبیعت مقید به وحدت هیچ قیدی ندارد نه قید وجودی و نه قید عدمی؛ اما اگر گفتیم مطلق یعنی آن طبیعت مقید به قید ارسال، مقید به شمول بدلی که بر تمام افراد منطبق می شود، به قید انطباق بر تمام افراد - کما اینکه این طور به مشهور نسبت داده اند - خب در این صورت اسم جنس مطلق نمی شود کما اینکه نکره نیز مطلق نمی شود زیرا نکره، مقید به ارسال و شمول نیست و لکن مطلق به این معنی غلط است.

عرض ما این است که جناب آخوند ره ظاهراً شما مطلق را در اینجا به معنای لا به شرط قسمی گرفتید. مطلق یعنی ماهیت لا به شرط قسمی، یعنی هیچ قیدی نداشته باشد نه وجوداً و نه عدماً و تمام قیود از آن، رفض شده باشد. خب در این صورت اسم جنس بنابر مسلک شما نیز مطلق نمی شود چرا که شما گفتید اسم جنس برای ماهیت مبهمه مهمله وضع شده و اصلاً نسبت به خارج لحاظ نشده و اصلاً نسبت به قیدی لحاظ نشده تا بعد بگوییم این، هم وجودش و هم عدمش رفض شده است. خب اگر شما مطلق را به معنای ماهیت لا به شرط قسمی گرفتید دیگر به اسم جنس مطلق گفته نمی شود. بله بر نکره ممکن است بگوییم مطلق گفته می شود زیرا نکره هیچ قیدی ندارد مگر قید وحدت، تمام قیود رفض شده است اما به اسم جنس مطلق گفته نمی شود. چطور جناب آخوند ره به اسم جنس بنابر مسلک خود مطلق گفتید ولی بنابر مسلک مشهور مطلق نگفتید؟! همان طور که فرمود: اسم جنس مقید به ارسال و شمول بدلی نیست تا بر همه افراد علی البدل مطلق شود خب اسم جنس، لا به شرط قسمی نیز نیست لذا نمی دانم چطور ایشان بنابر مسلک خویش قبول کرده اما بنابر مسلکی که به مشهور نسبت داده اند قبول نفرموده است.

مطلب دوم این است که آخوند ره می فرماید: اگر قرار باشد مطلق را به معنایی که به مشهور نسبت داده اند معنی کنیم و بگوییم: مطلق یعنی ماهیت و طبیعت مقیده به ارسال و شمول بدلی. خب این قابل تقييد نیست و نمی تواند قید بگیرد چرا که قید منافات دارد، وقتی بگوییم: رجل عادل. رجل باید آن طبیعتی باشد که بر تمام افراد علی البدل منطبق باشد و بر آنها صدق نماید خب این با قید عادل نمی سازد زیرا اگر قید عادل بیاید دیگر بر فاسق صدق نمی کند به خلاف آن چیزی که ما معنی کردیم زیرا ما مطلق را گفتیم لا به شرط قسمی یعنی تمام قیود از آن نفی شده و هیچ قیدی با آن نباید باشد دیگر منافات با قید ندارد زیرا در رجل بما هو رجل هیچ قیدی نیست و فقط طبیعت آن شیء را تفهیم میکند و لکن به تعدد دال و مدلول رجل عادل فهمیده می شود و الا در خود ذات رجل نه قید عدالت افتاده و نه قید عدم عدالت و هر دو رفض شده اند. پس منافات ندارد که در رجل نه قید عادل افتاده باشد و نه قید غیر عادل و لکن همین رجلی که نه

قید عادل در آن افتاده است و نه قید غیر عادل، به وسیله دال دیگر یعنی قید عادل، قید عادل به آن ملحق شود. به تعدد دال و مدلول، حصه فهمانده شود.

مطلب سوم این است که آخوند ره می فرماید: بنابر آنچه ما مطلق را معنی کردیم، تقييد مجاز نمی شود اما بنابر آنچه که به مشهور نسبت داده اند، تقييد مجاز می شود زیرا بنابر مسلک ما از خود رجل فقط همان ماهیت لا به شرط قسمی فهمیده می شود، یعنی هیچ قیدی با آن نیست اما بنابر مسلک مشهور قید ارسال و شمول بدلی با آن هست. خب بنابر مسلک ما تقييد موجب مجازیت نمی شود زیرا بنابر مسلک ما، منافات ندارد که از لفظ رجل هیچ قیدی استفاده نشود و فقط خود معنای مطلق از لفظ رجل فهمیده شود یعنی طبیعت رجل بدون هیچ قیدی ولکن آن قید یعنی قید عدالت از قرائن حالیه یا مقالیه استفاده می شود لذا مجازی رخ نداده و لفظ در معنای غیر خودش استعمال نشده بلکه به تعدد دال و مدلول است. بله در اکرم العالم العادل یا اکرم الرجل العادل اگر گفتیم: «رجل عادل، این مقید و این حصه، بما هی حصه فقط از لفظ رجل فهمیده می شود» در این صورت مجاز میشود. چنانچه بگوییم: در «اکرم العالم العادل» قید عادل قرینه هست که از عالم، عالم عادل اراده شده است در این صورت مجازی می شود اما اگر گفتیم: «عادل قرینه نیست که از لفظ عالم، عالم عادل فهمیده شود بلکه لفظ عالم فقط عالم تنها اراده شده و از لفظ عادل قید عادل به تعدد دال و مدلول فهمیده شده است» دیگر مجاز نیست، به خلاف مسلکی که به مشهور نسبت داده اند. طبق این مبنی گفته اند که اطلاق یعنی طبیعت مقید به شمول و ارسال. خب اگر بگوییم در «اکرم العالم العادل» از عالم فقط معنای خودش استفاده شده یعنی طبیعت مقید به شمول و ارسال، دیگر اصلاً با قید عادل نمی سازد زیرا طبیعت مقید به ارسال یعنی طبیعتی که قابل سریان است و علی البدل همه را شامل می شود، خب طبیعت با این قید دیگر قابل تقييد نیست و اگر بخواهد تقييد بخورد قطعاً باید از این قید تجرید شود یعنی از عالم، ذات عالم اراده شود نه عالم مقید به ارسال و شمولی بدلی. خب در این صورت قطعاً مجاز می شود زیرا این لفظ مطلق در معنای خودش استعمال نشده بلکه تجرید شده است، لذا ایشان فرموده: طبق آنچه به مشهور نسبت

داده اند تقیید مستلزم مجازیت است و طبق آن چه ما گفتیم، تقیید مستلزم مجازیت نیست بلکه لفظ در معنای حقیقی خودش استعمال شده است.

مرحوم آقای ایروانی به این کلماتی که اینجا مرحوم آخوند فرموده اشکال کرده است. ایشان می فرماید: ما چه مطلق را به طبیعت مقید به ارسال و شمولی بدلی معنی کنیم و چه مطلق را این طور که ما معنی کردیم معنی کنیم یعنی طبیعتی که هیچ قیدی با آن نیست و تمام قید رفض شده، هم وجوداً و هم عدماً، تقیید مستلزم مجازیت نیست زیرا تقیید از تخصیص که بالاتر نمی شود. شما تخصیص را گفتید مجاز نمی شود. شما در تخصیص فرمودید: اگر مخصص منفصل باشد مثلاً در یک خطابی بفرماید: «اکرم کل عالم» و در یک خطاب منفصل بفرماید: «لا تکرّم العالم العادل»، مراد استعمال عام است اما مراد جدی ضیق است خب اینجا هم می گوئیم مراد استعمال عام است ولی مراد جدی خاص است. اما در مقید متصل مثل «اکرم کل عالم عادل»، کل بر جمیع افراد مدخول دلالت می کند خب مدخول ممکن است قید داشته باشد و ممکن است قید نداشته باشد. جناب آخوند ره عین این را در ما نحن فیه بفرماید. در «اکرم العالم العادل»، مطلق بر جمیع افراد طبیعت مقید به ارسال و شمولی بدلی دلالت می کند.

استاد: اول توضیح کلام آقای ایروانی تا بعد ببینیم که درست هست یا درست نیست... در مخصص منفصل مشکلی نیست و ظاهراً آخوند ره به مقید منفصل نظر ندارد و نظر ایشان به مقید متصل می باشد ولو اینکه عبارت ایشان مطلق است. اتفاقاً آقای ایروانی در فرمایشات خود، مقید متصل را توضیح نداده و فقط مقید منفصل را توضیح داده است. در ما نحن فیه می گوئیم: آقای ایروانی این اشکالی که به مرحوم آخوند ره وارد فرمودید درست نیست چرا که آخوند ره می فرماید: چنانچه در اکرم العالم العادل، عالم مطلق باشد یعنی ماهیت و طبیعت به شرط سریان و شمول بدلی، خب این قابل تقیید نیست. اگر کسی بگوید منافات ندارد، در اکرم العالم العادل، عالم می گوید: من به نحو شمول بدلی اخذ شده ام و عادل هست که جلوی شمول من را می گیرد. خب قبلاً گذشت که اطلاق طبق مبنای مشهور با تقیید تنافی دارد. این دو نمی توانند با

یکدیگر جمع شوند. عالم نمی تواند بگوید: من فی حد نفسه، همه را شامل می شود. خب اگر فی حد نفسه همه را شامل می شوید، چطور ممکن است قید بزند و بعضی از افراد شما را بیرون کند. لذا این فرمایش مرحوم آخوند ظاهراً اشکالی ندارد و مطلب همینی هست که ایشان فرموده و اشکال آقای ایروانی به آخوند ره وارد نیست. بله این اشکالی که وارد است این می باشد که بنابر مسلک آخوند ره اسم جنس ... مطلق یعنی لا به شرط قسمی و عاری و رهای از هر قیدی وجوداً و عدماً...

بعد مرحوم آخوند وارد مقدمات حکمت می شود که اگر بخواهد اطلاق ثابت شود مقدمات حکمت نیاز هست و اینکه مقدمات حکمت چه چیز هایی هست و للكلام تتمه و ان شاء الله فردا. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین لعنة الله علی اعدائهم اجمعین